

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی تطبیقی آیات و روایات پیرامون مهدویت؛

إن شاء الله خداوند متعال در سال جاری توفیق دهد، تا برخی دیگر از آیات را درباره مهدویت مطرح نمایم. همانطور که در سال گذشته توفیق پیدا کردیم، برخی از آیاتی را که در قرآن کریم، ظاهراً یا تأویلاً می‌توان در رابطه با مهدویت از آن استفاده کرد، اشاره کنیم.

یادآوری درختواره‌ی بحث در سلسه مباحث حاضر؛

سیر بحث، در سه مرحله است که عبارتند از:

«مرحله‌ی اول»: ابتدا معنای اجمالی از آیه مورد بررسی قرار می‌گیرد؛

«مرحله‌ی دوم»: در مرحله بعد بررسی می‌کنیم تا ببینیم خود آیه و بدون مراجعه به روایت، می‌توان دلالت یا إشعاری را بر قضیه مهدویت اثبات کنیم.

«مرحله‌ی سوم»: بعد در مرحله آخر، از روایات استمداد می‌کنیم؛

البته شیوه‌ی بحث در آیات قرآن باید همین گونه باشد که اول خود آیه – من حیث هی هی – بررسی شود تا ببینیم خود آیه چه دلالتی دارد، سپس باید دید از آیه با استمداد از روایات چه استنباط می‌شود.

هفت. بررسی آیات 7 و 8 مبارکه انفال؛

هفتمین آیه از آیات شریفه‌ای که به عنوان تأویل در مورد ظهور حضرت حجت(عج) و قضیه مهدویت مطرح می‌شود، آیات 7 و 8 سوره مبارکه انفال است. که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: (وَإِذْ يَبْعُدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقَطَعَ دَائِرَ الْكَافِرِينَ * لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يَنْبُطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ) انفال 7-8

بررسی اجمالی شان نزول آیه؛

این آیه، قبل از جنگ بدر و رویارویی مسلمانان با سپاه مشرکان است؛

این آیه، همانطور که مفسرین بیان کرده اند، مربوط به قضیه جنگ بدر است و ظاهراً آن است که قبل از جنگ بدر نازل شده نه بعد از آن. چه اینکه در قضیه جنگ بدر همانطور که در تاریخ ذکر شده، ماجرا این چنین بوده که به پیامبر(ص) خبر دادند که کاروان ابوسفیان از شام عازم مکه است و در این کاروان، چهل نفر هستند و اموال بسیار زیادی به همراه دارند. شاید اجناسی را از مکه برده بودند و فروخته بودند. حدود 50 هزار دینار در دست اینها بود که رقم بسیار بالایی بوده است.

وقتی به پیامبر(ص) خبر دادند ایشان فرمودند: مسلمانان آماده مقابله با اینها شوند، این مقابله از باب این بود که اینها اموال زیادی از مسلمانان را گرفته بودند و این کار می‌توانست عنوان تقاص پیدا کند. تقاص نیز امری عقلانی است. مشرکین مکه سالهای متمادی تقریباً 13 سال به آزار و غارت اموال مسلمانان پرداخته و آنچه در این کاروان بود، شاید یک صدم آن اموال غصب شده از مسلمین نبود.

پس مسلمانان به این قصد به طرف آن کاروان حرکت کردند. از طرف دیگر برخی از جاسوس‌های ابو سفیان که در مدینه بودند، به ابو سفیان خبر عزم مسلمانان برای این مقابله را دادند. لذا ابو سفیان نیز شخصی را مامور کرد تا با وضع عجیب و غریب و با شتر گوش بریده و وارونه نشسته بر شتر و... وارد مکه شود و مردم مکه را خبر دار کند تا مردم بفهمند که خبر مهمی است. او نیز چنین کرد و مردم را از حمله لشکر رسول خدا(ص) و اصحابش به کاروان ابوسفیان برای گرفتن آن اموال خبر دار کرد. در تاریخ دارد که پس از این موضوع، ابوجهل با 950 نفر و 700 شتر و 100 اسب برای مقابله با رسول خدا(ص) حرکت کردند.

ابوسفیان نیز از راه دیگری به سوی مکه رفت. در آن هنگام به رسول خدا(ص) خبر دادند که از قریش، لشکری آماده شده و برای مقابله با شما آمده‌اند. در این وضعیت رسول خدا(ص) با اصحابشان مشورت کردند که آیا سراغ ابو سفیان برویم؟ یا به سراغ لشکری برویم که از جانب قریش برای جنگ آمده؟ از این رو، پیامبر(ص) به اصحابش فرمود: «الْعِيرُ أَحَبُّ إِلَيْكُمْ أَمْ النَّفِيرُ؟» عیر؛ به معنای کاروان است و نفیر؛ به معنای لشکر و دشمن است.

پس از مشورت، حضرت(ص) با اصحابش، مقدار فرمود: «امْضِ لِمَا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ»؛ هر چه خدا فرموده انجام بده و ما تابع هستیم. ایشان به پیامبر(ص) عرض کرد اگر ما را در آتش بیاندازی «فَوَ اللَّهُ لَوْ دَخَلْتَ بَنَاءَ الْجَمْرِ لَاتَّبَعْنَاكَ» صحابی دیگری گفت: اگر ما را به وسط دریا ببری «لَاتَّبَعْنَاكَ». کثیری از مردم گفتند: به سراغ کاروان برویم و اموال را تصاحب کنیم. خود رسول الله(ص) نظرشان رفتن به سوی قریش و جنگ با آنان بود. ولو آن کاروان خیلی برای مسلمانان مهم بود.

چون مسلمانان هجرت کرده، اموالشان به غارت رفته بود و فقیر و تهی دست شده بودند، این فرصت برای تقاص بسیار مناسب بود، ولی بالاخره رسول خدا(ص) جنگ با قریش را اختیار کرد و این اولین جنگ تاریخ اسلام بود. خدای تبارک و تعالی با اینکه عده‌ای مسلمانان کم بود و آنان می‌گفتند: ما اصولاً برای جنگ نیامده‌ایم، بلکه برای حمله به کاروان آمده‌ایم؛ زیرا 313 نفر در برابر 950 نفر ابو جهل نمی‌توانیم قرار بگیریم؛ لکن خداوند منان به لطف خود، مسلمانان را پیروز نمود.

بررسی اجمالی معانی برخی از مفردات و عبارات آیه 7 و 8 انفال:

در این آیه خداوند می‌فرماید: **(وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ)** حال باید مفردات آیه را معنا کرد که عبارتند از:

یک. تبیین معنای «اذ»:

(اذ) یعنی: «و آن‌که» به این معنا که ای رسول ما یاد بیاور و یا ای مسلمین یاد بیاورید، زمانی را که خدا وعده داد به شما **(إِحْدَى**

الطائفین). فرمود: مخیرید یا سراغ کاروان بروید و یا سراغ لشکر قریش بروید و جنگ کنید.

دو. تبیین معنای عبارت «انها لكم»:

(انها لكم) یعنی یکی از این دو طایفه مال شماسست و شما هر کاری می‌خواهید بکنید. **(وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ)** شما هم دوست داشتید جنگ را انتخاب نکنید و سراغ کاروان بروید. چون افراد کاروان خیلی کم بود و مسلمانان می‌توانستند حتی بدون جنگ کاروان را بگیرند. و **(غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ)** یعنی «غیر القتال»؛

سه. تبیین معنای «الشوكة»:

البتة شوک به سه معنا آمده است که عبارتند از:

اول: به معنای «خار» می‌آید

دوم: بعداً در هر چیزی که «تیز و تند» است به کار برده شده است.

سوم: البتة به معنای «قدرت» نیز به کار رفته است که معنایی نزدیک به آن دو معناست.

چهار. تبیین معنای فراز «ویرید الله ان یحق الحق بکلماته»:

فراز **(ویریدُ اللهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ)** یعنی خداوند اراده می‌کند که:

اولاً: خدا حق را به سبب کلمات خودش اظهار کند. یعنی خدا اظهار حق را اراده می‌کند. لذا **(یحقّ)** یعنی «یثبت و یظهر»، یعنی خدا حق را اثبات کند.

ثانیاً: **(و یَقْطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ)**

پنج. تبیین معنای فراز «دابر»:

البتة (دابر) به کسی گفته می‌شود که پشت انسان می‌آید و چنین شخصی را «دابر» می‌گویند. «الدابر ما یأتی بعد الشیء مما یتعلق به و یتصل به» هر چند معنای این واژه در آیه انعام 45 که آمده است: **(فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)** کنایه از استیصال و از بین رفتن قوم ظالمین است؛ همانند کسی که پشت بند ندارد که کنایه از فناء و از بین رفتن آنهاست. از این رو، **(و یَقْطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ)** کنایه از افناء و از بین بردن و استیصال کافرین است. بنابراین در این آیه خداوند متعال اراده می‌کند که **(يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ).**

البتة در اینکه نسبت این قسمت از آیه، با قبش چیست؟ چهار احتمال است به دیگر سخن، در قسمت قبل، خدا می‌فرماید: **(يَعِدْكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ)** خدا وعده داد یا کاروان یا لشکر و جنگ را به شما تا خودتان انتخاب کنید. اینکه خدا وعده می‌دهد که **(انها لكم)** و مسلمانان اگر می‌خواهند جنگ را رد کنند و کاروان را اختیار کنند و اگر می‌خواهند کاروان را رد کنند و جنگ را اختیار کنند.

ولی خداوند متعال بعد می‌فرماید که در این گونه موارد حق این است که جنگ را اختیار کنید (یرید الله أن يحق الحق). به دیگر کلام، در این گونه امور، حق آن است که به سراغ جنگ بروید، نه اینکه به فکر کاروان باشید و به فکر مسائل دنیوی باشید. بلکه به دنبال حق باشید و به دنبال اثبات دین خدا باشید؛ البته در تفاسیر، حق در این آیه را، بر دو چیز تطبیق دادند:

تطبیق اول: «حق» در برخی از تفاسیر به قرآن تطبیق داده شده است؛

تطبیق دوم: و در برخی دیگر از تفاسیر به «اسلام» تطبیق داده شده است. بنابراین به نظر مختار، شاید این تعبیر دوم با بعضی آیات دیگر، تناسب بیشتری داشته باشد. یعنی خداوند اراده می‌کند که کفار، مسلمان شوند. (یحق الحق) یعنی خدا اراده کرده است تا حق برای این کفار، إظهار شود.

شش. تبیین معنای فراز «بکلماته»:

فراز (بکلماته): یعنی با کلمات خودش؛ لیکن در اینکه مراد از (بکلماته) چیست چهار احتمال وجود دارد:

احتمال اول: کلمات یعنی معجزات؛

«قيل: بآياته المنزلة في محاربتهم». کفار دیدند که عده آنها سه برابر مسلمانان بوده 950 به 313 اما خدا باز مسلمانان را بر آنان غلبه داد. پس کلمات یعنی معجزات خدا. و ظاهر این است که کلمات به معنای معجزات و آیات الهی است.

احتمال دوم: کلمات یعنی امر الهی؛

کلمات به معنای امر خدا تطبیق شده است.

احتمال سوم: از منظر علامه طباطبایی(قده): کلمات یعنی سنت الهی؛

مرحوم علامه طباطبایی(ره) می‌فرماید کلمات همان است که در سوره صافات آمده است چه اینکه خدای منان در آن سوره می‌فرماید: (وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (171) إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (172) وَإِنْ جُنَدُنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (173)) حال منظور از (کلماتنا) در سوره صافات، این است که إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ این سنت قطعی خداست که عباد ما بر کفار پیروز می‌شوند (وَإِنْ جُنَدُنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ). پس علامه(قده) (يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ) را فرموده‌اند مراد از کلمات همان کلمه ای است که در سوره صافات آمده است.

احتمال چهارم: کلمات یعنی ذوات معصومین(ع)؛

چهارمین احتمال هم هست که تطبیق کلمات بر ذوات معصومین(ع) است. که در تأویل آیات خواهد آمد. (و يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ] وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ).

هفت. تبیین معنای فراز «لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يَنْظِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»:

بعد خداوند در آیه هشتم همین سوره می‌فرماید: (لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يَنْظِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ) از این رو، «لام» در (لِيُحَقِّقَ)، لام غایت است. یعنی خدا می‌خواهد که: (لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ) یعنی یثبِت الحق (و يَنْظِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ).

بررسی یک سؤال مهم و بیان سه احتمال در جواب:

حال آیا فراز «لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ» در آیه هشتم، تکرار و تأکید فراز «أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ» در آیه هفتم است؟ یا اینکه اساساً تأکیدی در میان نیست؛ که سه احتمال در این زمینه هست:

احتمال اول:

با توجه به اهمیت اظهار حق و ابطال باطل، آیه هشتم تأکید آیه هفتم است؛ برای تأکید باشد این یک احتمال است. زیرا مسئله‌ی اظهار حق خیلی مهم است و خدا دنبال اظهار حق است. (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) غایت ارسال رسل این است که دین برای همه افراد بشر در تمام ابعادش اظهار شود. (لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ) خدا حق را اظهار کند. و (يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ) باز تأکید می‌کند که این هدف خداست و غیر از این، هدفی نیست. مثلاً کشته شدن عده‌ای کافر و اسیر شدن آنها یا غنیمت گرفتن مسلمانان، مطلوبیت اصلی ندارد. و آنچه مطلوبیت اصلی دارد اظهار حق و ابطال باطل است. حق دین خدا و باطل شرک و کفر و... است. پس احتمال اول آن است که (لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ) تأکید باشد و وجه تأکید اهمیت آن مطلب است.

احتمال دوم از منظر فخر رازی:

فراز اول مختص پیروزی مسلمانان در جنگ بدر و فراز دوم برای پیروزی اسلام بر تمام ادیان است، لذا تأکید نیست؛ آن است که (لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ) تأکید نباشد. فخر رازی می‌گوید: در آیه (و يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ) اشاره به پیروزی مسلمانان در خصوص جنگ بدر است. اما (لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يَنْظِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ) دوم در مورد پیروزی اسلام و قرآن بر همه ادیان است.

این نکته لطیفی است. معنای آن این است که پیروزی در جنگ بدر مقدمه‌ای است برای آن پیروزی نهایی است. یعنی خدا می‌خواهد حق را در جنگ بدر اظهار کند و کفار مکه را از بین ببرد. ولی این مورد برای خدا موضوعیت ندارد و آنچه برای خدا موضوعیت دارد، اظهار حق به نحو مطلق و ابطال باطل به نحو مطلق است. اگر کلام فخر رازی را خلاصه بخواهیم بیان کنیم این می‌شود که قسمت اول برای محدوده مسلمانان در جنگ بدر است. و قسمت دوم علی نحو اطلاق است، یعنی احقاق مطلق حق و ابطال مطلق باطل.

بیان نظر مختار نسبت به دو احتمال فوق؛ اقوی بودن احتمال دوم از اول:

به نظر می‌رسد که احتمال دوم، اقوی از احتمال اول است. یعنی اینطور نیست که خدا فقط تأکید کرده باشد. بلکه نکته‌ی بالاتری هست. یعنی خداوند می‌فرماید: علاوه بر پیروزی مسلمانان در اینجا (يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ) اما جمله دوم، به نحو اطلاق، آن غایت را دارد. البته تعبیر اطلاق در کلام فخر رازی نیست و توضیح ماست و از کلام ایشان چنین مطلبی بر می‌آید.

فراز اول اراده ی بالقوه ی نرسیده الهی و فراز دوم اراده ی به فعلیت رسیده خداوند متعال؛
احتمال دیگری نیز در فرق این دو آیه داده شده است و آن اینکه **(وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ)** ممکن است به معنای اراده ی به فعلیت نرسیده باشد و دومی که **(لِيُحِقَّ الْحَقَّ)** است به معنای اراده ی به فعلیت رسیده ی خداوند است.

بیان نظر مختار پیرامون سه احتمال فوق؛ احتمال سوم اقرب است؛

به نظر مختار، از بین سه احتمال فوق، احتمال سوم اقرب به ظاهر آیه شریفه است. به هر حال این مطالب اجمال آیه بود. اگر کلام فخر رازی را بگیرید، می‌گوییم جنگ‌های صدر اسلام همگی مقدمه برای احقاق حق نهایی بوده؛ یعنی آن زمان مسلمانان باید می‌جنگیدند و کشته می‌دادند و می‌کشتند و پیروز می‌شدند و شکست می‌خوردند و این شکست‌ها و مخصوصاً پیروزی‌ها مقدمه بوده برای یک «یحق الحق و يبطل الباطل على نحو الاطلاق»؛ ولی ما می‌خواهیم بگوییم: آیه می‌فرماید: اراده خدا بر این است که زمانی **(لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ)** **(جاء الحق و زهق الباطل)** اسراء 81 رخ خواهد داد. **(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)** صف 9، یعنی آیه می‌فرماید زمانی هست که حق به نحو مطلق، احقاق می‌شود و دین دیگری نخواهد بود و کفر و شرک نخواهد بود. باطل که یکی از مصادیق مهمش، ظالم و ظلم است، ابطال می‌شود.

شرک و کفر ابطال می‌شود و دین حق می‌آید و کاملاً جای باطل می‌نشیند. قرآن می‌گوید: در برنامه خداوند تبارک و تعالی همچنین زمانی باید باشد و هست؛ یعنی اینگونه نیست که خداوند دینی را فرستاده باشد و انبیای زیادی را برای این دین، فرستاده باشد و آنها آزار دیده باشند و شکنجه شده باشند و در نهایت روز قیامت بیاید و برخی باشند که دین خدا برایشان اظهار نشده باشد! این که روشن است که نقض غرض می‌شود. لذا باید در همین دنیا زمانی بیاید که **(لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ)**.

بررسی تطبیق آیه بر مساله مهدویت فارغ از روایات؛ ذیل قرینه است بر این که این آیه مربوط به احقاق مطلق حق و ابطال مطلق باطل در دنیاست؛

از مجموع مطالب پیش بر می‌آید که اگر ما باشیم و خود آیه شریفه، از این آیه فارغ از روایات به خوبی استفاده می‌کنیم که باید زمانی مصلحی بیاید و قدرت بر احقاق حق را به صورت مطلق داشته باشد و قدرت بر ابطال کامل باطل را نیز، داشته باشد. لذا کسی نمی‌تواند بگوید این آیه و عبارت **(لِيُحِقَّ الْحَقَّ)** مربوط به قیامت است. خیر قطعاً چنین نیست و اختصاص به قیامت ندارد بلکه نه در همین دنیاست و لذا این تعبیر را در ذیل آورده است که **(وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ)** یا در آیه 9 صف دارد که **(وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)** و روشن است که کراهت مشرکین و مجرمین، مربوط به همین عالم دنیاست نه عالم قیامت. پس **(لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ)** هم باید در همین دنیا باشد. و این احقاق حق و ابطال باطل در هیچ زمانی معنا ندارد، مگر در قضیه ی مهدویت که ما به آن اعتقاد داریم. این بخشی از مطالب آیه بود که کما ز خود آیه استنباط کردیم.

جلسه ی آتی: ادامه بررسی نemat مهم آیات 7 و 8 انفال؛

بحث‌ها و نکاتی دیگر با روایاتی که در ذیل آیه شریفه در تفسیر عیاشی جلد دوم صفحه 54 آمده در جلسه بعد ان شاء الله ذکر خواهد شد.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.